



دکتر عبدالرسول خیراندیش  
عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز

# دودمان‌های ایرانی

بکوشیم، بلکه در صیانت اثر بزرگ او، یعنی «شاهنامه» نیز کوشایشیم. فردوسی به راستی و درستی با سروden شاهنامه، به ایرانیان خدمتی بزرگ کرده است. او با عنایت به اهمیت شاهنامه در فرهنگ ایران و جهان گفته است:

بناهای آباد گردد خواب  
زیاران و از تائش آفتاب

فریدون فرج پوشته نبود  
زمشک و زعیر سرشته نبود  
به داد و دهش یافلت آن نیکویی  
تو داد و دهش کن فریدون تویی  
داد و دهش ما در حق فردوسی بزرگ آن است که نه تنها یاد و نام او را زنده نگه داریم و در تکریم و تجلیل مقام و منزلت او

بی افکننم از نظم کاسی بلند  
که از باد و باران نیاید گزند

بسی رنج بدم درین سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

اگرچه اثر بزرگ او فرن هاست که در دل و دیده ایرانیان جایی  
حاص دارد، اما در دانش نوین به طور کامل از آن بهره برداری نشده  
است. در حالی که شاهنامه می تواند برای مباحثت گوناگونی مورد  
استفاده قرار گیرد، اما تا کنون بیش تر برای مطالعات مربوط به شعر  
و شاعری و زبان فارسی یا داستان های مربوط به پهلوانان از آن  
استفاده شده است؛ خواه در تحقیقات دانشگاهی، خواه در  
نقالی ها. در حالی که می توان در ابعاد فکری، اخلاقی، جغرافیایی،  
تاریخی و نظایر آن هم از آن بهره گرفت. قدم اول در این راه آن  
است که به شاهنامه به دیده اعتبار و اعتنا، از نظر تحقیقی، بنگریم.  
فردوسی خود در ابتدای شاهنامه ارزش و اعتبار آن را مورد تأکید  
قرارداده است؛ چنان که در چگونگی فراهم آوردن شاهنامه  
می گویید:

سخن هرجه گویم همه گفته اند  
بر ماغ داشن همه رفته اند

اگر بر درخت بروند جای

نیایم که از بر شدن نیست رای

کسی کار شود زیر نخل بلند

همان سایه رو باز دارد گزند

تو انم مگر پایه ای ساختن

بر شاخ آن سرو سایه فکن

کزین نامور نامه شهریار

به گیتی بیانم یکی یاد گار

تو این را دروغ و فسنه مدان

به زنگ فسوس و بهانه مدان

ازو هرجه اندر خورد ما خرد

دگر بر ره رمز معنا برد

یکی نامه بود از گه باستان

فرآوانید و اندرون داستان

پراکنله در دست هر موبلي

ازو بهره ای نزد هر موبلي

او می گوشيد همه جا بر اساس تحقیق سخن بگوید چنانکه

مکرر می گوید: نگر تا که دهقان دانا چه گفت، چنین خواندم از

دفتر باستان، سراینده دهقان موبید نزاد...

یکی از فایده هایی که از شاهنامه می توان برگرفت، تاریخ نگاری  
است که تا همین اواخر، تاریخ ایران اساساً بر سبک و سیاق شاهنامه  
و کتاب های مشابه آن بوده است. در همین بعد، «تاریخ نگاری  
تاریخ دودمان های حمامی ایران قدیم» از مباحثی است که شایسته  
است بدان توجه کنیم. واقعیت آن است که تا کنون در این زمینه  
فقط به تاریخ شهریاران و پهلوانان پرداخته ایم، اما به تاریخ خاندان  
آنها توجه نکرده ایم. این امر باعث شده، هم به درستی شناخته  
نشوند و هم زنگ و بوی افسانه ای آنها بیشتر تقویت شود و در  
عرض، از جنبه های تحقیقی و تاریخی، چهره ای روشن تر نیابند.  
پهلوانانی مانند رستم، گیو، گودرز، زواره، بیزن، گوازه، رهام  
و ده ها تن دیگر، در شاهنامه نام و اعمالشان هست، اما عادت ما  
چنان شده یا خوش تر داشته ایم که آنها را به صورت فردی و فقط  
در میدان رزم یا مجلس بزم بینیم. در حالی که اینان در مقام مرزبانان  
یا فرمانروایان نواحی مختلف دارای خانواده ای بزرگ، قلمروی وسیع  
و عهده دار وظایف اقتصادی و اداری، به خصوص در زمان صلح  
بوده اند؛ بدون شک، بخش سیار مهمی از مقام و موقعیت آنها به  
قدرت و موقعیت خانواده هایشان و نیز پیوند با خانواده شاهی یا دیگر  
خاندان های پهلوانی مربوط بوده است. در این خصوص هم متابع  
تاریخی فراوانی وجود دارند، اما متأسفانه حواس است مایلین آنها به  
صورتی منفرد و یا قابلیت فردی بسیار بالا بوده است و این شناختی  
نایکی از آنها را موجب می شود.

برای شناخت خاندان های حمامی ایران قدیم می توان از این  
مانیع بھر برد:

۱. **شاهنامه فردوسی:** شاهنامه مطالب بسیاری درباره  
خاندان هایی دارد که پهلوانان از آنها برخاسته اند. برای مثال، در  
ابتدا یادشانی کی خسرو که پهلوانان را شمردند و جایگاهشان را  
مشخص ساختند، خاندان شاهی ۱۱۰ سپهبد داشت. سپهبد در  
اینجا کسی است که لشکرها را نگهداری، سازماندهی، تدارک و  
تأمین می کند؛ چه در جنگ چه در صلح. بدین ترتیب، جمع کثیری  
زیر دست این ۱۱۰ تن بوده اند و در رأس همه آنها هم فریبرز پسر  
کاووس قرار داشت.

خاندان تووس ۸۰ سپهبد داشته است و در رأس آنها زرسپ  
پسر توos قرار داشت.

خاندان گودرز بیش از ۸۰ پهلوان داشت و در رأسشان گودرز  
بود. اینان با خاندان رstem خویشاوندی و اتحاد داشتند.  
خاندان میلاد صد پهلوان داشت و در رأسشان گرگین بود.  
خاندان توایه ۸۵ پهلوان داشت و در رأسشان برته بود.

- خاندان پشنگ ۳۲ سپهید داشت و در رأسشان پهلوانی به نام روین قرار داشت. اینان با خاندان توسعه خویشاوندی و اتحاد داشتند.

- خاندان گرازه ۱۰۵ پهلوان داشت که در رأسشان گرازه بود.

- خاندان رستم زال هم که بسیار مشهور است.

باید توجه داشت که در شاهنامه به این خاندان‌ها یکسان توجه نشده است. چنان‌که ابتدا خانواده رستم، بعد گودرز، بعد توسر و بعد کاوه مورد توجه گرفته‌اند. به نظر نگارنده، دلیل این امر علاوه بر اهمیت افراد و اقدامات هر خانواده، جغرافیای شکل گیری شاهنامه بوده است.

۲. تاریخ‌های شفاهی: در مناطق مختلف ایران، داستان‌های در مورد مکان‌های جغرافیایی وجود دارد که ناظر بر داستان‌های پهلوانی است: این داستان‌ها در بردارنده نکاتی زیبا و ظریف و در عین حال، سودمند برای شناخت مباحث تاریخ پهلوانی است. در سیستان و حتی در دیگر نقاط ایران، داستان‌های بسیاری درباره رستم و خاندانش وجود دارند. در فارس (در ابرقو) جای است که آن را محل خاکستر آتش آزمون سیاوش دانسته‌اند. در سراسر استان چهارمحال و بختیاری، داستان‌هایی درباره توسر و نوذر هست. در سراسر استان کوه گیلویه و بویراحمد، درباره خاندان گودرز، و به همین نحو در سراسر ایران.

۳. جغرافیای تاریخی: اعلام جغرافیایی در بسیاری از نقاط ایران مرتبط با داستان‌های حمامی است. پراکنده‌گی این نام‌ها و تأکید و تمرکز آن‌ها بر یک خاندان می‌تواند بیانگر حوزه فرماتروایی آن خاندان محلی باشد. مثلاً خاندان قارن در نیمه غربی زاگرس مرکزی، در جایی مانند داران در چهارمحال و بختیاری، یا خاندان گودرز در کهگیلویه و نظایر آن‌ها.

۴. منابع حمامی، تاریخی و ادبی: به جز شاهنامه، ایرانیان دارای منابع حمامی متعددی هستند. چنان‌که در مورد خاندان رستم، بیش از پنج اثر مستقل وجود دارد. در منابع ادبی و نیز کتاب‌های تاریخی هم اخبار بسیاری وجود دارد. این منابع به خوبی روشنگر موقعیت خاندان‌های پهلوانی هستند. مثلاً فردوسی اخبار خاندان رستم در دوره زندگی سام تاریخ را بسط داده است، حال آن‌که منابعی چون «گرشاسب‌نامه» و «سام‌نامه»، اخبار قبل از رستم و «کتاب فرامرز» یا «بانو آذرگشسب»، اخبار بعد از او را دارا هستند. نکته مهم در مورد این منابع آن است که چون در بردارنده اخبار یک دوره و حقوق مالکانه موروثی آن بوده‌اند، از جانب خاندان‌شان بخوبی حفظ و نقل می‌شده‌اند. چنان‌که در خراسان و سیستان در

مورد خاندان رستم چنین بوده است. نیز باید توجه داشت که کسب اخبار شاهان از طریق منابعی چون خدای نامه‌ها، با مشکلاتی مواجه بوده است، لذا در حالی که از هفت خدای نامه مورد استفاده حمزه اصفهانی یا بیست خدای نامه‌ای که در اختیار بهرام مودود فارس بوده، چیزی در دست نیست. اما اخبار خاندان‌های پهلوانی در منابع خاص خودشان یا در حوزه جغرافیایی قلمروشان تا حدودی با دقت حفظ شده‌اند.

باسقوط خاندان شاهنی ساسانی، چون همه خاندان‌های محلی ازین نزفتد، آن قسمت از اخبار پهلوانی که مربوط به این خاندان‌ها بوده، به وسیله همان‌ها حفظ شده است. به همین دلیل بوده است که در شرق ایران، اخبار خاندان رستم و در نواحی مرکزی ایران، اخبار خاندان گودرز حفظ و وارد شاهنامه شده است. در عین حال، این قاعده هم وجود داشته که رشته‌اصلی تاریخ شاهان حفظ و نیز خاندان‌های محلی زیردست و منابع آنان ثبت می‌شده است. در با این حال اخبار خاندان‌های پهلوانی، هم بهتر حفظ شد و هم به خدای نامه الحاق گردید. بدین ترتیب، تاریخ حمامی ایران دوره کیانیان، در اصل جمع تاریخ‌های دورانی است.

توجه داشته باشیم که از حدود دوره فریدون تا آخر پادشاهی بهمن، پهلوانان و خاندان‌های پهلوانی حضوری قدرتمندانه دارند و در واقع، بخش حمامی، جذاب و اصلی شاهنامه مربوط به همین خاندان‌هاست. حضور قدرتمند این خاندان‌ها موجب کمربند شدن حکومت مرکزی نشده است، زیرا مشروعیت حکومت و مالکیت خویش را، از حکومت مرکزی داشته‌اند. چنان‌که یکبار کیخسرو و یکبار بهمن به اعطای منشور به خاندان‌ها پرداخته‌اند. این منشورها خود یکی از راه‌های شناخت خاندان‌های محلی است، زیرا مشخص است که کجا به آن‌ها داده شده است.

همچنین در متون حمامی به پرچم خاندان‌ها اشاره شده است. مثلاً خاندان رستم نقش اژدها، خاندان گودرز نقش شیر و خاندان توسر نقش پیل داشته‌اند. بر اساس نقش این درفش‌ها، بهتر می‌توان ردپای این خاندان‌ها را در متون مختلف و نیز نواحی گوناگون ایران دنبال کرد. چنان‌که در نواحی زاگرس مرکزی، نقش شیر هنوز نیز به عنوان نماد شجاعت به کار برده می‌شود. اتفاقاً در تاریخ خاندان‌های محلی با تغییر نام آن‌ها در دوران تسلط سلسله‌های دیگر، با این ترتیب ممکن است پر طرف شود و بتوان اطلاع کامل تری از تاریخ آن‌ها به دست آورد.

رستم پسر زال، پسر سام، پسر نریمان، پسر گرشاسب، پسر اثرط، پسر تورگ، پسر شیداسب، پسر تور، پسر جمشید.

رستم برادری دارد به نام زواره که جنگاور معروفی است و نیز برادری به نام شغاد. پسری به نام سهراب دارد که داستان فرامرز معروف است و پسر دیگری دارد به نام فرامرز که جانشین رستم شد. او بیه دست شاه بهمن کشته شد. داستان زندگی او موضوع کتابی است به نام «کتاب فرامرز». از نسل سهراب نیز دو پسر باقی ماند یکی بربزو و دیگری فرود. فرود در نبرد کلات جرم به دست ایرانیان کشته شد. اما بربزو به دست رستم افتاد. داستان زندگی او موضوع کتابی است به نام «برزونامه».

رستم دو دختر نیز داشت. یکی زرباتو و دیگر گشسب بانو. این دو دلیر و جنگی

خاندان رستم پس از خاندان‌های شاهی، یعنی پیشدادیان و کیانیان، خاندان

رستم را می‌توان پرآوازه‌ترین حکومت محلی در شاهنشاهی دانست. این خاندان را به نام‌های خاندان گرشاسب، سام و زال نیز مخاطب می‌سازند. اینان همگی قبل از رستم بوده و کارهای مهمی انجام داده‌اند. اما چون رستم پرآوازه‌تر است، به همین نام در این جا نامیده شده است.

نسب خاندان رستم از طرف پدر به جمشید جم می‌رسد. آن‌گاه که جمشید از ضحاک شکست خورد و گریخت، پس از مدت‌ها در بهدری به سیستان رسید. در آن‌جا دختر کورنگ، پادشاه سیستان بر او دل باخت و با هم ازدواج کردند. از این ازدواج پسری به وجود آمد به نام تور. بدین ترتیب، خاندان جدیدی از نسل شاه جمشید شکل گرفت که فرمانروای سیستان شدند. نسل پنجم این خانواده را پهلوانی به نام گرشاسب نمایندگی می‌کند. او

پهلوان بسیار معروفی است و کتاب «گرشاسب‌نامه»، سروده اسلی طوسی، درباره اوست. در همین کتاب، تاریخ نسل او تا جمشید بر شمرده شده است. نوه گرشاسب به نام سام را همگان می‌شناسند. او نیز جنگ‌ها و فتوحات بسیار داشت. کتاب «سام‌نامه»، سروده خواجه‌ی کرمانی درباره اوست. نوه سام، رستم پهلوان است. او مرزبان پرآوازه‌ای است که

داستان‌هایی چون «رستم و اسفندیار»، «رستم و

سهراب»، «هفت خوان» و بسیاری دیگر مربوط به اوست. اخبار رستم قسم مهمی از شاهنشاهی را به خود اختصاص داده و چنان‌که مشهور است، سلطان محمود غزنوی گفته بود، شاهنامه چیزی نیست جز اخبار رستم. یا نقل است که چون اخبار رستم را شنید، گفت: «در سپاه من هزار مرد چون رستم است و فردوسی پاسخ داد، کسی تا کنون مثل رستم نیامده».

به هر حال رستم هم قهرمان شاهنامه است و هم در سراسر ایران اماکنی به او منسوب است و نقالی‌ها بیش نیز به نام اوست. نسل او تا شاه جمشید چنین است:



بوده‌اند؛ به خصوص گشتب بانو که داستان زندگی و جنگ‌های او موضوع کتابی است به نام «آذرگشتب نامه». آذرگشتب با گیو ازدواج کرد و پسری به دنیا آورد به نام بیژن.

اما نسل رستم که خود به دست برادرش شغاد کشته شد، از طریق فرامرز ادامه یافت. او پسری به نام آذربرزین دارد که جنگجوی بزرگی است. کتاب «داراب نامه» طرسوسی از پهلوانی به نام پل تن و فرزنش پل زور و سپس فرزند او به نام بهزاد از نسل رستم یاد می‌کند. این زمان آخر سلسله کیانیان است و دیگر اخبار روشنی درباره خاندان رستم نداریم.

بدین ترتیب ۱۵ نسل از این خاندان را از جمشید شاه تا بهزاد نام برم.

درباره این خاندان پنج کتاب مستقل یعنی «گرشاسب نامه»، «سام نامه»، «برزنامه»، «کتاب فرامرز» و «آذرگشتب نامه» وجود دارد. اگر شاهنامه فردوسی، کوش نامه و بهمن نامه نوشته ایرانشان بن ای خبیر را هم که مطالب فراوانی درباره این خاندان دارند، اضافه کنیم و نیز استناد کشف شده در «کوه مخ» و اخبار پراکنده در تاریخ سیستان (مجھول المؤلف)، «مجمل التواریخ و القصص» و نظایر آن‌ها را هم در نظر بگیریم، مشاهده خواهیم کرد که بیشترین اخبار در متون حمامی، به این خاندان مربوط است. قلمرو خاندان رستم سیستان و زابلستان بوده است، اما در منابعی که ذکر کردم، هندوستان و حتی تا مرز چین را هم در تصرف داشته‌اند. آنان حتی در دریاها نیز قتوحاتی داشته‌اند که در مقاله‌ای با عنوان «خاندان»، رستم و دریای هرقند آن را بررسی کردام. \*\*

خاندان رستم سرگذشتی پر فراز و نشیب داشته‌اند و در شرق ایران موبدان و دهقانان اخبار آن‌ها را حفظ کرده‌اند. چنان‌که گفته شده، همزمان با فردوسی، شخصی در مرو زندگی می‌کرده که از نسل سام بوده و اخبار سام را می‌دانسته است. لذا حضور چشمگیر خاندان رستم و «حمامه ملی ایران» که در خراسان سروده شد، به خوبی نشان داده شده است.

از زمان گرشاسب، این خاندان فتوحات بزرگی در مازندران که منظور سرزمین‌های آن سوی کوه‌های شمال غربی ایران است و نیز در توران و هند و مغرب و یمن و دیگر جاها داشته‌اند. قدرت این خاندان در زمان کیقباد و کیکاووس بسیار شد. به خصوص آن که کیکاووس به وسیله رستم بر تخت نشست. سپس در زمان کیخسرو بر قدرت و قلمروشان افزوده شد. اما از زمان پادشاه بعدی یعنی کی‌له‌راسب، زوال قدرتشان آغاز شد. زیارکی‌له‌راسب در مرز مهم این خاندان در بلخ آتشکده ساخت و آن‌جا مستقر شد. در این

سمت، خاندان رستم با پادشاهی کابل و نیز پادشاهی سمنگان متعدد بود. روایه دختر شاه کابل که از خویشان ضحاک بود، مادر رستم است و تهمیه دختر شاه سمنگان همسر رستم. کار آتشکده بلخ به زمان پادشاه بعدی یعنی گشتاسب کشیده شد و با واقعه ظهور زرتشت و کشته شدن او در آن‌جا پیوند یافت. در این جاست که اسفندیار، پسر گشتاسب، به جنگ رستم می‌رود و رستم او را می‌کشد. اسفندیار پسری دارد به نام بهمن که رستم او را بزرگ کرد تا به شاهی رسید.

تا به شاهی رسیدن بهمن دیگر رستم بدرود جهان گفته بود. لذا بهمن به خونخواهی پدرش اسفندیار، به سیستان لشکر کشید. زال را که زنده بود، زندانی ساخت، فرامرز را کشت و سیستان را خراب کرد. اگرچه آذربرزین پسر فرامرز سرانجام بهمن را شکست داد، اما دیگر خاندان رستم بسیار ضعیف شده بودند. فردوسی از زیان زال پیشین می‌سراید:

ز زندان به ایوان گلزار گزیده زال  
بر و زال بگریست فرخ همان  
نه زار، دلیرا، گوا، رستم  
نیزه گوا نامور نیزه  
تو تازنده بودی که آگاه بود  
که گشتاسب اتفاق بجهان شاه بود  
کنون شیخ تاریخ و دستان اسر  
پسر زال کشته به باران تیر  
مبیاد چشم کیس این روزگار  
زمین باد می‌تحم استندبار

زوال خاندان رستم را باید زوال قدرت ایرانیان دانست، زیرا در زمان پادشاهی دارا پسر داراب که اسکندر ایران را گرفت و به هند رفت، منابع خبری از خاندان رستم نمی‌دهند. اسکندر هنگام عبور از سیستان آن‌جا را ویران یافت.

### خاندان گودرز .. . . . .

پس از خاندان رستم، خاندان گودرز مهم ترین فرمانروایان محلی در شاهنامه به شمار می‌آیند. نسب آنان به طور کامل روشن نیست، اما بیشترین تعداد پهلوانان شاهنامه از این خاندان هستند. گودرز که خود جنگجویی کم نظر بوده، عمر بسیار کرده و به گودرز پیر معروف بوده است. وی را معمولاً «گودرز کشود» یا «کشودگان» نیز می‌نامند که نشان می‌دهد از نسل کشود بوده‌اند. گودرز مقام سپهبداری داشته، یعنی در جنگ‌ها فرماندهی بزرگ محسوب

می شده است. به نوشته داراب نامه طرسوسی، او از کوه گیوه بوده که ممکن است با کوه گیلویه کوئی منطبق باشد. به نوشته شاهنامه، او اصفهان و اطراف آن را داشته است. منابع رومی که او را گوتورس می نامند، قلمرو او را در شمال شرقی ایران در حدود گرگان ذکر کرده‌اند. اخبار او و خاندانش با تاریخ اشکانیان آمیخته شده است. از نسل او بهرام و رهام، هجر، گیو و بیژن مشهور هستند. بیژن قهرمان داستان معروف و شورانگیز بیژن و منیزه است که چنان که گفتم، حاصل ازدواج گیو با دختر رستم بود.

چنان که گفتم، بیشترین پهلوانان حمامه ملی از این خاندان هستند و ایشان در دفاع از ایران در برابر تورانیان، نقش سیار مهمی داشته‌اند. متاسفانه اثر مستقلی درباره آن‌ها در دست نیست. اما حضور فراوان آن‌ها در حمامه ملی نشان می‌دهد که تازمان فردوسی اخبار آن‌ها وجود داشته است. از آن‌جا که یک خبر درباره فردوسی آن است که پس از فرار از غزنیان به اصفهان، به دربار بنتی کاکویه از دیلمیان رفت، شاید بتوان احتمال داد که در این جا شاعر توانسته باشد اخبار خاندان گودرز را به نحو گستره‌ای مورد استفاده قرار داده باشد.

خاندان گودرز چون در مجاورت پایتخت، یعنی شهر استخر بودند، در دربار حضور دائمی داشتند. هنگامی که کیخسرو پسر سیاوش در توران به سر می‌برد، گیو پسر گودرز طی سفر و جست‌وجویی هفت ساله او را یافت و به ایران آورد. آن‌هنگام، خاندان تووس از پادشاهی فریز پسر دیگر کاووس شاه حمایت می‌کردند. اما خاندان گودرز از کیخسرو حمایت کردند و موفق شدند اورا به شاهی بنشانند. بدین ترتیب، در آن زمان، در پی کشتن خاندان گودرز قدرت بسیار یافتدند. در آن زمان، سپس افراص ایوان به توران هجوم بردن. سپس افراص ایوان با نیروی فراوان به شرق و شمال شرقی ایران ناخت. کار مقابلة با نیروی اصلی تورانیان بر عهده گودرز گذاشته شد. بدین ترتیب یکی از بزرگ‌ترین جنگ‌های تاریخ حمامی ایران یعنی نبرد بازده رخ پدید آمد. فردوسی در مقدمه این نبرد در تفویض فرماندهی جنگ به گودرز می‌ساید:

**سپهبدار گیورز گشودگان**

**همه پهلوانان و اژادگان**

**نشستند، هر زین به فرمان شاه**

**سپهبدار گیورز پیش سپاه**

**به گودرز فرمود پس شهریار**

**که رفته کمرسته کارزار**

**در این نبرد که یکی از شورانگیزترین نصفل های شاهنامه است،**

خاندان گودرز هنرمندی بسیاری کردند. فردوسی شرح جنگ صف به صف آنان و درآمیختن به انبیه با تورانیان را چنین توصیف می‌کند:

**دور ویه ز لشکر برآمد شروع شد**

**زین آمد از نعل اسبان به جوش**

**سپاه اندر آمد ز هرسو گزره**

**بیوشید جوشن همه دشت و کوه**

**دو سالار هر دویسان پلنگ**

**فراز آور بند لشکر به جنگ**

**به کوههار یاران ز ایر سپاه**

**بیارید تیر اندر آن رزمگاه**

**جهان چون شب بهمن الیله میخ**

**جو ایری که باران او تیر و تیغ**

**زمین آهنت کرده اسبان به نمل**

**بر و دست گردان به خون گشته لعل**

**زبس خسته تن کانهار آن رزمگاه**

**بریده سرانشان لکنده به راه**

**برآوردگه جای گشتن نماند**

**بی اسب را بر گذشتن نماند**

**زمین لا اله گون شد هوا تملکون**

**برآمد همی منج دریای خون**

**... سواران ایران برآوریختند**

**همی خاک با خون می‌آخشدند**

سبس هنگام نبرد تن به تپه‌لوانان فرار می‌کد که به پیروزی ایرانیان انجامید. در مجموع در این جنگ‌ها از خاندان گودرز بیش از هفتاد پهلوان نامدار کشته شدند. چنان که گودرز به کیخسرو گفت:

**ز گاه متوجهه را کشند**

**ز کاویس ناشاهه فیخ تراز**

**به پیش پر زگان کمرسته ام**

**به آقام یک روز نشسته ام**

**نیزه پسر بود هفتاد و هشت**

**کنون ماند از آن هشت و دیگر گذشت**

درنتیجه کیخسرو او را طرف وصیت خود ساخت و عمران و آبادی کشور و رسیدگی به فقرارا به وی محول کرد. اما در پایان

پادشاهی کیخسرو، تعدادی دیگر از این خاندان مانند گیو و بیژن، زیر برف همرا کیخسرو ناپدید شدند. گودرز از شدت درد بر خاک

غلطان، خاندان خود را قربانی کیانیان اعلام کرد و سخت نالید.

پس از آن، اخبار چندانی از این خاندان در دست نیست. در



هنگام لشکرکشی اسکندر به ایران و جنگ‌های روشنگ یا پوران دخت با او (به گزارش طرسوسی)، شیرزاد از نسل گودرز به اسکندر کمک کرد. همراهی خاندان گودرز را باید عامل اصلی سقوط استخرا و سونگونی کیانیان دانست. آن هنگام، مقاومت آریوپرزن در کوه‌گلیویه درهم شکسته شده بود. شاید این گزارش طرسوسی بتواند روشنگر مسائل مربوط به سقوط کیانیان باشد.

### خاندان توں

توں پهلوانی از نسل شاه نوذر بود. او برای مدتی طولانی مقام سپهبدی داشت. به روایت شاهنامه، سپهبد عهده‌دار تدارک و تأمین لشکرها و حفظ اسپان بوده است. لذا مقام مهمی داشته، اما کمتر در جنگ‌ها حاضر شده است. توں در قضایای مربوط به لشکرکشی سهراب با رسم درگیر شد و سپس در قضیه بر تخت نشستن کیخسرو با گودرز دافتاد. لذا کم کم نقش او کمتر شد. او و خاندانش اخبار روشنی در منابع حماسی ندارند. گاهی قلمرو او را در خراسان و گاهی در آذربایجان ذکر کرده‌اند. پس از او، پسرش زربب مقام سپهبدی ایران را داشت. پس از آن نیز اخبار روشنی از آنان نداریم.

**داراب نامه طرسوسی** در شرح جنگ‌های پوران‌دخت و اسکندر، از قلعه‌ای متعلق به خاندان کاوه در حلب نام می‌برد، اما این خاندان در غرب ایران با رقبات خاندان گودرز و توں مواجه شدند. نسب عالی این دو خاندان ظاهرآ عرصه را بر کاوگان تنگ کرده است. احتمالاً قلمرو این خاندان نواحی جنوب غربی زاگرس مرکزی بوده است. شاید بتوان براساس داستان «ویس و رامین» تصویری رمزگونه از زوال این خاندان به دست آورده. به گزارش این کتاب که ظاهراً به دوره اشکانی مربوط است، پادشاهی بر غرب ایران فرمان می‌راند به نام قارن که در نبردی کشته شد. به همراه او یکصد و سی تن از پهلوانانش، علاوه بر جمع کثیر دیگری، نیز به خاک افتادند.

**خاندان میلادیان** این خاندان نیز در حماسه ملی ایران معروف است. آنان از نسل میلاد بوده‌اند و گرگین چهره نام‌آورشان است. این خاندان در لارستان فارس تا فرن یازدهم فمانروایی داشته‌اند.

**سیر تاریخی** باید توجه داشت که به طور کلی قدرت خاندان‌های محلی در

خاندان کاوه این خاندان از نسل کاوه آهنگر هستند. او با قیام علیه ضحاک، موجب بر تخت نشستن فریدون شد. لذا پسرش قارن عهده‌دار لشکرکشی به شمال غربی ایران در آلان شد. بعد این خاندان فتوحاتی در سمت غرب یعنی شام و نیز دریایی غرب داشته‌اند. معمولاً افراد این خاندان به نام قارن شناخته شده‌اند. نیز درفش کاویانی بیشتر توسط آنان حمل شده است.

خاندان کاوه که با عنوان «کاوگان» مورد خطاب قرار می‌گیرند، پس از روزگار فریدون، در روزگار کیقباد قدرت بسیار داشتند. فردوسی در شرح آغاز پادشاهی کیقباد می‌سراید:

همه نامداران شدند انجم  
جو هستان و چون قارن رزم نز  
جو خراد و کشاد و بزرگ نگو  
فشنندن گوهر بر آن تاج نو  
قاد از بزرگان سخن برسید  
ز افسیاب و سپه را بدید

شاہنامه مراحل متفاوتی داشته است.

سیر تاریخی ظهور و زوال خاندان‌های قدرتمند در شاهنامه فردوسی بدین ترتیب است که از کیومرث تا فریدون از خاندان‌های محلی پهلوانی خبری نیست. هرچند از حکومت‌های کوچکی مانند یمن با کابل و زابل گزارش می‌شود.

از دوره فریدون با خاندان کاوه و نیز خاندان رستم، خاندان‌ها قدرت می‌گیرند و به تدریج بیشتر و بیشتر می‌شوند. تا زمان کیخسرو این سیر به اوج خود می‌رسد. فردوسی متذکر می‌شود که کیخسرو در آغاز سلطنت خود پهلوانان را شماره کرد که نتیجه چنین بود:

سرماور بتوشت نام گوان

چنان چون بود درخور پهلوان

نخستین ز خوشان کاوس کی

صد و ده سپهبد فکندند بی

فریبرز کاوس شان پیشو

کجا بود پیوسته شاه تو

گرین کرد هشتاد تن نوذری

همه گرزدار و همه لشکری

زرسب سپهبد نگهدارشان

که برده به هر کار تیمارشان

که تاج کیان بود و فرزنه تویس

خداآوند کویا و شمشیر و کوس

سدیگر چو گودرز کشواب بود

که لشکر به رای وی آباد بود

نبیره پسر داشت هفتاد و هشت

دلیران کوه و سواران دشت

فروزنده تاج و تخت کیان

فرازنده اختر کاویان

چو شخص و سه از تهمه گزدهم

بزرگان و سالارشان گستهم

ز خوشان میلاد بد صد سوار

چو گرگین پیروزگر مایه دار

کجا؟ بودی نگهدارشان

به رزم اندرون دست بردارشان

چو سی و سه مهتر ز تخم پشنگ

که روین بدی شاهشان روز جنگ

به روز نبرد او بدی پیش کوس

نگهبان گردان و داماد قوسن  
گزین ابر شهر هفتاد مرد  
که بودند گردنشان نبرد  
بریشان نگهدار فرhad بود  
که در جنگ سندان پولاد بود  
ز تخم گرازه صد و پنج گرد  
نگهدار ایشان همora شمرد  
کناریگ با پهلوان گزین  
ردان و بزرگان با آفرین  
چنان بد که موبد نداشت مر  
زیس نامداران با بروز و فر

یکی از راه‌های شناخت این خاندان‌ها مطالعه در مورد درفش  
لشکرهای ایرانی است. این خاندان‌ها هر یک درفش و علامت  
خاص خود را داشته‌اند. برای مثال، هنگامی که سهرباب به ایران  
لشکر کشید، جست و جو گر پدرش رستم بود. لذا هجیر را اسیر کرد  
و از او در فاصله‌ای دور، نشان پرچم پهلوانان ایرانی را می‌پرسید،  
شاید بدین ترتیب رستم را باید. از جمله هجیر جواب داد:  
چنین گفت کان توں نوفر بود  
درفشش کجا پیل پیکر بود  
با در جای دیگر :

یکی شیر یکر درفشی به زر  
درخشان یکی در چنانش گهر  
چنین گفت کان فر آزاد کان  
جهانگیر گودرز کشاد کان

همچین در مجالس بزم و رزم و مشورت نیز این پهلوانان  
برشمرده می‌شوند. چنان که در مقدمه نبرد هشت گردان آمده است:  
بزرگان ایران بدان بزمگاه  
شدند انجمن نامور یک سپاه

چو توں و چو گودرز کشاد کان  
چو بهرام و چون گیو آزاد کان  
چو گرگین و چون زنگه شاوران  
چو گسهم و خراد جنگاوران  
چو بر زین گردنشن تیغ زن  
گرازه کجا بد سر انجمن

اوج قدرت و اقتدار خاندان‌های پهلوانی ایرانی در دوره کیخسرو  
بود و فتوحات بزرگ نیز همان جا صورت گرفت. اما پس از آن هر  
یک از این خاندان‌ها دچار صدماتی شدند و ضعیف گشتد. چنان



ندارند، لذا ایران ضعیف است و در جنگ‌ها شکست می‌خورد. دنباله مطالب شاهنامه که شرح سیار مختصراً درباره اشکانیان و سپس تاریخ پادشاهی ساسانیان است، به واقع همان خدای نامه یعنی شاهنامه است. بخش قبل از آن یعنی از فریدون تا بهمن، در اصل پهلوان نامه است. لذا می‌توان شاهنامه را در سه بخش دید.

الف) بخش اساطیری از کیومرث تا فریدون

ب) بخش حماسی و پهلوانی از فریدون تا بهمن که خاندان‌های پهلوانی حضور دارند

ج) بخش تاریخی که از همای تا پزدگرد سوم است.

آنچه که به نام خدای نامه می‌شناسیم و از مأخذ شاهنامه بوده است، در اصل مربوط به قسمت سوم است. چنان‌که حمزه اصفهانی از هفت کتاب با عنوان «سیر ملوك الفرس» نام می‌برد و نیز گفته شده که بهرام موبد شاپور فارس بیست خدای نامه در اختیار داشته است. اما بدون شک این منابع که به دست مانرسیده‌اند، به عنوان خدای نامه اخبار شاهان و نسب و مدت سلطنت و وقایع مهم مربوط به آنان را داشته‌اند. در حالی که قسمت کاملاً حماسی شاهنامه در بر دارنده اخبار خاندان‌ها بی‌نظیر رستم و گودرز و کاوه است. اخبار این خاندان‌ها یا در منابعی مکتوب وجود داشته چنان‌که در مورد خاندان رستم قریب به ده منبع را بر شمردم و نیز در مناطق جغرافیایی قلمرو این خاندان‌ها اخبارشان به وسیله مردمان یا اخلاق‌نشان وجود داشته است و از این راه‌ها به شاهنامه وارد شده و یا خدای نامه تلفیق شده و در مجموع، حماسه‌ملی ایران را ساخته‌اند. علاقه خاندان‌های محلی به حفظ و انتقال اخبار این خاندان‌ها باعث شده است که ما متوانیم از طریق بازشناسی شاهنامه و چگونگی تدوین و تکوین آن که تنها فردوسی برایش سی سال کوشید و قبل و بعد از او دیگران نیز برایش کوشیدند، به جغرافیای فرهنگی ایران قرون نخستین اسلامی بی‌پریم. این جغرافیا اعم از اصفهان، سیستان، خراسان، استخر یا هر جای دیگر، هر یک در تکوین شاهنامه سهمی داشته‌اند. شناخت نقش و سهم این مناطق در تاریخ حماسی ایران از طریق اخبار خاندان‌های پهلوانی ممکن خواهد بود.

#### پی‌نوشت‌ها:

\* این مقاله در اصل سخنرانی در دانشگاه لندن، مؤسسه Soas به مناسب بزرگداشت فردوسی در تاریخ ۲۱/۰۷/۸۳ بوده است.

\*\* این مقاله در نشست مشترک محققان ایرانی و فرانسوی در استان تهران عرضه شد که امیدواریم به زودی چاپ شود.

زیرنویس

که در دوره بهمن، جنگ داخلی درگرفت. یک طرف خاندان رستم و طرف دیگر شاه بهمن. کشور ویران و عده‌زیادی کشته شدند. نتیجه آن که در زمان فرماتروای بعدی، یعنی همای، به یکباره خاندان‌های پهلوانان گم می‌شوند و هیچ خبری از آن‌ها در شاهنامه نیست. فقط منابعی چون «داراب نامه بیغمی» یا «داراب نامه طرسوسی» اخباری پراکنده به دست می‌دهند.

بدین ترتیب، از فریدون تا بهمن دوره حضور خاندان‌ها و پهلوانان است. قسمت حماسی شاهنامه نیز همین قسمت است که شرح جنگ‌ها، بزم‌ها و اعمال پهلوانی است. قسمت جذاب، جالب و شورانگیز شاهنامه نیز همین جاست و این امر بستگی مستقیم به خاندان‌های قدرتمند پهلوانی ایران آن روزگار دارد. آن قسمت از شاهنامه که به قبل از فریدون مربوط است، در منابع دینی ایران قدیم نیز منعکس شده است. لذا در اصل پهلوانی نیست یا اعمال پهلوانی فقط مربوط به شاهان است. از دوره فریدون به بعد، پهلوانان یعنی حماسه‌سازان نقش اصلی را بر عهده دارند. پس از آن، یعنی از دوره همای خاندان‌ها و همه پهلوانانشان دیگر حضور